

آغاز کار دولت ملی و تشکیل مجلس مشروطه پس از به پیروزی رسیدن جنبش و صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه قاجار در یکی از بحرانی‌ترین دورانهای جهان به وقوع پیوست. دوران تلاقی و تضاد منافع و رقابت‌های سخت کشور‌های اروپایی، آن هم نه تنها در حیطه سرزمین‌های خود، بلکه خارج از مرزهای اروپا و در دورترین نقطه‌ها و فراسوی دریاها و اقیانوسها.

قراردادها

فرخنده مدرس

در دوره تاریخی مورد بحث و بررسی این شماره "تلاش" یعنی فاصله سه ده و نیم از آغاز کار مجلس مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰ و بطور خاص در ۱۵ سال نخست آن یعنی تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران با قراردادهای روبروئیم که هر یک در زمان خود تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر فضای سیاسی و روند حوادث اجتماعی کشور داشته‌اند، بطوریکه بررسی منفک این حوادث از این قراردادها در این دوره تاریخی امکان‌ناپذیر می‌نماید. به عبارت دیگر بررسی این قراردادها و توجه به علل و شرایط انعقاد آنها در واقع دریچه دیگری است که می‌توان بر روی نگاهی به شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران و سنجش وضعیت کشور در برابر قدرتهای صاحب نفوذ بیگانه در آن روزگار گشود. مهمترین این قراردادها که عمدتاً به نام سالهای انعقادشان شهرت یافته‌اند، عبارتند از؛ قرارداد ۱۹۰۷، ۱۹۱۵، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۱

هرچند روند انعقاد قراردادهای بازرگانی با تجار و اتباع کشورهای بیگانه، بستن عهدنامه‌های سیاسی با دول خارجی و همچنین اعطای امتیازات و انحصارات به خارجی‌ان در ایران از سده‌های پیش از آمدن سلسله قاجاریه آغاز شده بود، اما در دوران حکومت این سلسله بویژه از زمان ناصرالدین‌شاه، ظهور نوعی آگاهی ملی و آگاهی از وضعیت خود نسبت به جهان، موجب پیدایش حساسیت و برانگیختگی عمومی نسبت به چشمداشت "فرنگیها" به منافع و منابع کشور و بر علیه این قراردادها گردید. برای نخستین بار اعطای امتیازهای سیاسی و اقتصادی به بیگانگان با جبهه‌ای از مخالفت و مقاومت ملی مواجه و تا دهه‌ها به فاکتور تعیین‌کننده در تحریک احساس "ملی‌گرایی" بدل شد. جنبش مشروطه نخستین مکان تاریخی بازتاب این احساس و آگاهی ملی بود.

رقابت‌های جهانی و موضوع قراردادهای استعماری

آغاز کار دولت ملی و تشکیل مجلس مشروطه پس از به پیروزی رسیدن جنبش و صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه قاجار در یکی از بحرانی‌ترین دورانهای جهان به وقوع پیوست. دوران تلاقی و تضاد منافع و رقابت‌های سخت کشورهای اروپایی، آن هم نه تنها در حیطه سرزمین‌های خود، بلکه خارج از مرزهای اروپا و در دورترین نقطه‌ها و فراسوی دریاها و اقیانوسها. دورانی که تنها ضابطه نظم و امنیت و صلح در جهان، تعادل قدرت مادی و توان نظامی قدرتهای بزرگ از یک سو و امنیت و صلح در توافقات بین آنها بر سر تقسیم جهان از سوی دیگر بود. توافقاتی به غایت ناپایدار و شکننده! برای کشورهای اروپایی پس از پشت‌سرگذاشتن بکدوره توسعه صنعتی و رشد اقتصادی در سرزمینهای خود، امر دستیابی به منابع، مواد خام بیشتر و همچنین گشودن بازارهای هر چه گسترده‌تری در خارج از مرزهای کشور و قاره خود به نیازی با اهمیت فزاینده بدل شده بود. در پاسخگویی به این نیاز کشورهای قدرتمند اروپایی تلاش خود را از اواخر قرن پانزدهم میلادی بر گسترش مستعمرات، اکتشافات سرزمینهای جدید، فتوحات، جستجوی راههای آبی جدید و همچنین اعمال سلطه بر دریاها از طریق گسترش و تقویت نیروی دریایی و نظامی خود متمرکز نمودند. بعلاوه کسب امتیازها، انحصارات، بستن قراردادهای بازرگانی و عهدنامه‌های سیاسی با دول غیر اروپایی نیز در خدمت گسترش حضور و نفوذ آنها در اقصا نقاط جهان قرار داشت.

پیگیری این سیاست از سوی همه ابرقدرتهای آن زمان علاوه بر اینکه موجب گسترش ارتباطات جهانی و یا به عبارت دیگر جهانی شدن ارتباطات بود و به سرعت باعث کاهش فاصله‌ها میان قاره‌ها و کشورها می‌گردید، همچنین موجب می‌شد منافع اقتصادی - سیاسی هر یک از این کشورها در قاره‌ها و در کشورهای دیگر جهان در تضاد و رودرروئی با منافع ابر قدرت دیگر قرار گیرد. آنچه در چنین وضعیتی اهمیت می‌یافت، چونگی حل یا تنظیم این تضادها بود که طبعاً جنگ و اتخاذ سیاست فهر و خشونت تنها یکی از راهها و شاید آخرین آنها بشمار می‌آمد. چه روشن شدن آتش جنگ و تصور محدود ماندن آن در میان یک یا چند کشور اروپایی معنا نداشت. صورت واقعی مسئله - آنگونه که جنگ اول جهانی نشان داد - این بود که بلافاصله زبانه آن به تمام نقاط جهان نیز سرایت خواهد نمود. اگر جنگها تا زمان انقلاب فرانسه و سلطه ناپلئون عمدتاً به مرزهای اروپا محدود می‌ماندند، اما پس از فراتر رفتن منافع اقتصادی و سیاسی اروپائیان از مرزهای این قاره موجب میشد، گرایشهای عجولانه امپریالیستی برای اعمال یکجانبه و هر چه بیشتر برتری و سلطه خود از سوی هر یک از این کشورها، بسرعت به بحرانی ختم و رودرروئی حاصله جنبه جهانی یابد.

خطر پیش‌آمدن چنین وضعیتی بر طرفین ذینفع از همان میانه قرن نوزدهم آشکار شده

بود. نخستین تلاشها برای اجتناب از چنین خطری به دهه‌های پایانی قرن ۱۸ می‌گردد. طی کنفرانس برلین (۱۸۸۵ - ۱۸۸۴) اولین قواعد مورد توافق برای تقسیم آفریقا تعیین گردید. کشورهای اروپایی در طول این کنفرانس به توافق رسیدند؛ در صورت وقوع جنگ در اروپا از سرایت آن به آفریقا جلوگیری به عمل آورند. البته جنگ ۱۹۱۴ نشان داد؛ در لحظه‌های جدی چنین قراردادهایی تا چه حد شکننده و ناپایدارند. آنچه که با آغاز این جنگ زودتر از هر عهد و پیمان دیگری زیر پا گذاشته شد، «بیطرفی» آفریقا بود. انگلیسی‌ها که در آن زمان بانی اصلی جهانی شدن حوادث از جمله گسترش ابعاد جنگ بودند، حمله آلمان به بلژیک را بهانه لغو توافقات کنفرانس برلین قرارداده و دستور حمله به کلنی‌های آلمان در آفریقا را صادر کردند (اوت ۱۹۱۴). فرانسه در آن هنگام در اتحاد با انگلیس قرار داشت.

به این ترتیب از تاریخ کنفرانس برلین نوع جدیدی از قراردادها و معاهدات همه‌جانبه پا به عرصه ظهور گذاشت، که از آنها - حتی در محافل غربی - تحت عنوان قراردادهای استعماری یاد میشود. موضوع این نوع قراردادها نه تنها تنظیم روابط و مناسبات میان دو یا چند کشور طرف قرارداد بود و نه حیطة اعتبار آنها فقط به مرزهای کشور هائی که مستقیم بعنوان طرفین ذینفع در انعقاد آنها سهم داشتند محدود میگردد. مضمون و هسته اصلی چنین قراردادهایی برخلاف انحصارها و امتیازهای اقتصادی و معاهدات بازرگانی سابق محدود به موضوع معینی نشده و معمولاً تا سلب اختیار بر بخشی یا تمام حاکمیت سیاسی - اقتصادی کشورهای تحت استعمار گسترش یافته و بعضاً - بسته به میزان ضعف و ناتوانی کشور وابسته - حتی منجر به تقسیم ارضی آنها نیز می‌شد.

قرارداد ۱۹۰۷، نخستین معاهده استعماری بر فراز حاکمیت ملی ایران

قرارداد ۱۹۰۷ توافقی الزامی میان دو ابرقدرت روس و انگلیس در مورد ایران و بر فراز سر دولت ایران بود. یعنی بدون هرگونه دخالت نماینده ملت و یا حتی اطلاع از مضمون واقعی آن! هر چند این قرارداد از نظر ظاهری تمامیت ارضی ایران را به رسمیت شناخته و در آن از تقسیم سرزمینی کشور توسط دولتهای روس و انگلیس خودداری شده بود، اما با تقسیم کشور به سه منطقه نفوذ روس، انگلیس و حیطة دولت مرکزی ایران، عملاً بر امر یکپارچگی حاکمیت ملی خدشه وارد ساخته و بطور رسمی موجب گشت، حوزه اقتدار دولت مرکزی و اعمال حاکمیت ملی آشکارا و در عمل در حاشیه مناطق نفوذی روس‌ها و انگلیسی‌ها در داخل خاک کشور متوقف گردد.

فراهم آمدن زمینه انعقاد چنین قراردادی را می‌بایست نه تنها بر بستر و شرایط اجتماعی - سیاسی داخلی کشور و وضعیت اسفبار حکومت ایران، بلکه در موقعیت جدیدی که در جهان و در صفیندیهایی تازه میان قدرتهای اروپایی ایجاد شده یا در حال شدن بود، جستجو نمود. از این نظر قرارداد ۱۹۰۷ همچون قراردادهای دیگری نظیر قرارداد ۱۹۰۴ - میان انگلیس و فرانسه به منظور تثبیت قدرت انگلیس در شمال آفریقا و به ویژه در مصر - در چهارچوب توافقات الزامی بود که می‌بایست برای تقویت نیروها در جلوگیری از خطر روزافزون کشور آلمان منعقد می‌شد. پس از آن هم پاشیدن قدرت پرتغالیها در آفریقا، کشور صنعتی جوان و رشدیافته آلمان در تقلید از سیاستهای استعماری قدرتهای بزرگ اروپایی و در رقابت با آنها، در صدد به چنگ آوردن «مکانی در زیر تابش آفتاب» این سرزمینها بود. هر چند طی قرنهای دو ابرقدرت اروپایی یعنی بریتانیای کبیر و روسیه تزاری از سرسخت‌ترین رقبا و دشمنان یکدیگر به حساب آمده و دامنه این دشمنی و رقابت برای بدست آوردن منابع و سرزمین‌های بیشتر و گسترش منافع، به جهان خارج از مرزهای اروپا کشیده شده بود، اما به تدریج از اواخر سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰، با ورود و عرض اندام نیروی تازه نفسی چون آلمان به عرصه این رقابتها، رفته رفته زمینه اتحاد ایندو کشور به همراهی فرانسه فراهم گردید. اتحادی که علیرغم شکنندگی به دلیل وجود برهنه‌ترین دشمنی‌ها و رقابت‌ها، اما - به ناچار - در سراسر دهه‌های میان جنگهای جهانی اول و دوم دوام آورد و منجر به پیروزی متفقین گشت. یکی از پیش‌شرطهای پایداری این اتحاد، امر اجتناب‌ناپذیر تنظیم رقابتها و احترام متقابل به حوزه‌های نفوذی تقسیم شده میان آنها در کشورهای تحت استعمار و به ویژه در کشورهای بود که عرصه حضور و رقابت مشترک هر دو این ابرقدرتها به حساب می‌آمد. و ایران چنین کشوری محسوب می‌شد.

نگاهی اجمالی به آغاز کشمکشها و شدت رقابت‌های طولانی میان روس و انگلیس در ایران و نظری به وضعیت جدید جهانی که ادامه این رقابت‌ها را به شکل گذشته ناممکن می‌ساخت، بیش از هر چیز اجتناب‌ناپذیری انعقاد قراردادهایی چون قرارداد ۱۹۰۷ را نشان میدهد.

حضور انگلیسی‌ها که پایشان از مدتها پیش از قرن هفدهم میلادی از طریق مناسبات بازرگانی و اقتصادی به ایران باز شده بود، در اوائل این قرن و به دنبال سیاستهای شاه عباس در به یاری گرفتن آنها به منظور عقب راندن پرتغالیها و کوتاه کردن دست آنان از بندر هرمز و سایر بنادر و جزایر خلیج فارس بسرعت گسترش یافت. انگلیسی‌ها پیش از این نیز بدنبال سلطه سیاسی و اقتصادی خود در این منطقه بودند. علاوه بر تأمین منافع گوناگون بازرگانی، همچنین مسئله حفظ و حراست حکومت هندوستان از شمال و جنوب قرن‌ها از دلمشغولی‌های زمامداران این کشور بود. حکومت هندوستان به عنوان بخشی از حوزه حاکمیت بریتانیای کبیر پایگاهی مهم برای ادامه و گسترش دامنه اعمال سلطه و اراده بر سرزمینهای عربی و خاورمیانه و آفریقای این امپراتوری محسوب می‌شد. برای تأمین این منظور بیش از هر چیز حفظ ثبات و امنیت راههای ارتباطی میان هندوستان به خلیج فارس و دریای مدیترانه بخش اعظمی از سیاست خارجی دولت این قدرت بزرگ

اروپائی و حکومت هندوستان را به خود مشغول می‌داشت. پیگیری لاینقطع این سیاست در تمام طول قرن هفدهم و هژدهم موجب شد که در پایان این قرن سیادت دریائی، بازرگانی، نظامی انگلیس در جنوب ایران و جزایر خلیج فارس و سرزمینهای عربی جنوبی و غربی این خلیج، استقرار یافته و بلامنازع بماند. اما نقش و اهمیت ایران برای انگلیس، به عنوان حائلی در مقابل سلطه‌جویی و چشمداشت روسها به آبهای آزاد جنوب و ایجاد سدی در برابر خطری که انگلیسی‌ها از سوی روسیه تزاری نسبت به هندوستان احساس میکردند را نباید فراموش نمود. تلاش انگلیس برای گسترده‌تر کردن حضور و نفوذ خود نه تنها در جنوب ایران بلکه در سراسر کشور و لاجرم رقابتها و درگیریهای دائم سیاسی و اقتصادی با روسیه در حوزه ایران را باید در این چهارچوب مورد توجه قرار داد.

شکست‌های سخت ایران در دو جنگ از روسیه تزاری، تداوم بحرانهای داخلی و عجز و ناتوانی دولت ایران، زمینه مناسبی برای تجاوزات دائمی روسها به خاک کشور بود و امکان دستیابی به آبهای جنوب ایران، تنگ کردن عرصه حضور یگانگی انگلیس و محدود ساختن دامنه سلطه آن در این منطقه را برای روسها فراهم می‌ساخت. دیگر برای دولت روسیه تزاری در آغاز قرن بیستم خلیج فارس - به قول کنسول سابق آن - شکارگاه قرقی نبود که نفع آن فقط به بریتانیای کبیر عاید گردد. به همین دلیل در آغاز قرن بیستم این کشور تصمیم به تأسیس "کنسولخانه" بوشهر گرفت و یک سرویس بحری منظم مابین ادسا و بوشهر ایجاد نمود و کشتیهای روسی مأموریت یافتند، پرچم روس را به این آبهای دوردست ببرند. علاوه بر این روسها در رقابت با انگلیسی‌ها در داخل ایران به دنبال وابسته‌تر ساختن اقتصاد و سیاست کشور به خود بودند. آنها در ازای امتیازاتی که انگلیسی‌ها در ایران کسب می‌کردند و در مقابل پرداخت وامهای کلان درخواستی در بار ایران به اخذ امتیازات بزرگی چون تشکیل بریگاد قزاق ایران تحت فرماندهی افسران روس، تأسیس بانک استقراضی روس و کسب امتیاز انحصاری ورود نقره برای ضرب سکه، امتیاز صید ماهی در سواحل دریای خزر، امتیاز کشیدن خط‌آهن سراسری از رشت تا سواحل جنوب ایران نائل شدند.

به منظور بهره‌گیری و چیرگی بر رقابت‌های میان روس و انگلیس و همچنین جلوگیری از گسترش بی‌ثباتی سیاسی درونی که از طریق افزایش رقابت میان سیاستمداران داخلی طرفدار این دو امپراتوری و به تحریک و حمایت آنها، دامن زده می‌شد، ناصرالدین شاه سیاست "موازنه مثبت"، یعنی اعطای امتیازات به هر دو طرف به یک میزان، را در پیش گرفت. اما از آنجا که اعطای این امتیازها با گرفتن وامهای کلانی از سوی دربار و دولت ایران همراه میشد که مبالغ آن به هیچ ترتیبی صرف سرمایه‌گذاری و تولید ثروت یا صرف حفظ امنیت کشور نمی‌شد، بنابر این چنین سیاستی عملاً به صورت مجوز تاراج و غارت کشور و فرتوت نمودن هر چه بیشتر آن توسط خارجیها خود نمائی می‌کرد. سیاست موازنه مثبت نه تنها قادر به محدود ساختن حرص و طمع کشورهای استعمارگر نگردید، بلکه دامنه بحرانهای اجتماعی - سیاسی را نیز گسترده‌تر ساخت. خطر از هم پاشیدگی کشور که همواره موجب نگرانی انگلیس بود - زیرا تنها برنده آن را روسیه می‌دانست - از سوی دیگر ترس از نفوذ آلمان، دو رقیب سر سخت در ایران را - بویژه انگلیس، که اساساً ایران را در تمامیت و آرامش، دیوار امنیتی مهمی برای هندوستان می‌دانست - وادار به کنار آمدن با هم و موظف به احترام متقابل به منافع یکدیگر نمود، تا از این طریق بتوانند قدرت مشترک خود را متوجه مقابله با صیفندی جدیدی سازند که با حضور آلمان صنعتی در عرصه جهانی در حال شکل گیری بود. به این ترتیب زمینه لازم برای انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ فراهم آمد. قراردادی که در اصل می‌بایست به عنوان پیش‌زمینه معاهدات بعدی تا کودتای ۱۲۹۹ در نظر گرفته و بررسی آنها باید همچنین بر بستر ادامه همین رقابتها و تلاشهای جدید برای تجدید نظم یا ایجاد نظم نوینی در مناسبات میان قدرتهای جهانی صورت گیرند.

دیپلماسی ایران و واکنش در برابر قرارداد ۱۹۰۷

زمان انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ مصادف با درگیری‌های شدید میان محمدعلیشاه و طرفداران استبداد از یک سو و مجلس شورای ملی و طرفداران مشروطه از سوی دیگر بود. هر چند مردم ایران از انعقاد چنین عهدنامه‌ای به خشم آمده و دلایل جدیدی برای افزایش بی اعتمادی و انزجار شدید نسبت به روسیه و انگلیس یافته و این قرارداد را نشانه بارز چشمداشت هر دو آنها به تمامیت ارضی و قصد عملی شده تقسیم ایران و پاپمال نمودن استقلال آن می‌دانستند، اما در میان طبقه سیاسی، چه از سوی نیروهای سنتی قدرت یعنی دربار و شاه و چه از سوی مدعیان جدید قدرت یعنی مجلس و دولت ملی دست‌نمی‌دیدند که برآمده تا از حقوق و منافع ایران دفاع کند. اساساً از هیچ نظری اسباب این دفاع فراهم نبود. نه توان مالی، نه ثبات و انسجام سیاسی، نه ارتش تحت اختیاری و نه در عمل فراغت خاطری از مسائل بغرنج داخلی تا بتوان به اوضاع پیچیده‌تر جهان و رابطه خود با آن پرداخت. اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، مکاتبات و گزارشات وزرای مختار این کشور نشان می‌دهند که در آن هنگامه دلمشغولی نمایندگان ملت ایران، که در ملاقاتهایشان با نمایندگان سیاسی روس و انگلیس ابراز می‌شد، تماماً در این خلاصه بود که در نبرد قدرت میان استبداد و حامیان قانون اساسی این دو ابر قدرت طرف کدام جبهه را خواهند گرفت! یا اینکه آنها چگونه می‌توانند از نفوذ خود در تأثیر بر شاه و تعدیل این جدال بهره‌گیرند. در مقطع انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، در پرده سیاست و دیپلماسی ایران هیچ چیزی فراتر از اعزام مشیرالملک پیرنیا سفیر فوق‌العاده امین السلطان، صدر اعظم وقت، به

پترزبورگ و ملاقات با ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه و استعلام در دو موضوع؛ یکی در مورد موضع روسها در اختلاف میان سلطنت و مجلس و دیگری در مورد "ماهیت پیمان انگلیس و روس در صورت نهائی اش" وجود نداشت! هر چند دولت ایران هرگز این قرارداد را به رسمیت نشناخت و همواره مراتب نگرانی و خشم ملت ایران را به دولتین طرف قرارداد ابراز نمود، و هر بار نیز پاسخ های رسمی مبنی بر "اطمینان خاطر" دولت و ملت ایران از احترام به تمامیت ارضی و حفظ استقلال ایران از سوی هر دو کشور دریافت داشت، اما حوادث بعدی نشان دادند؛ همانقدر "اطمینان خاطر" که وزیر خارجه روسیه در مورد عدم مداخله در جدال میان سلطنت و مجلس به فرستاده ویژه ایران داد، بی پایه است، که قول و اطمینان هر دو سو در مورد احترام به تمامیت و استقلال کشور.

تنها کمتر از يك سال از انعقاد این قرارداد "بی طرفی در مسائل داخلی ایران" روسها در به توپ بستن مجلس و تعطیل آن بدست محمدعلی شاه رسماً و عملاً پشتیبانی خود را از جبهه استبداد نشان دادند. قرارداد ۱۹۰۷ هم هیچگاه مانع این کشور در اشغال بخشهایی از کشور نشد. بلکه برعکس به استناد آن نیروهای روسیه خود را در مناطق تحت نفوذ تام الاختیار و مجاز به هر اقدامی می دیدند. در کتابها و اسناد تاریخی منعکس است که از نظر جنایت، ستم، زورگوئی و غارت علیه مردم ایران در این مناطق توسط روسها، این مقطع یکی از تاریکترین و تلخ ترین دوره هائی است که در ذهن تاریخی ملت ایران باقی مانده است.

انگلیسی ها تا مدتها به بهانه بی طرفی و احترام به مفاد قرارداد ۱۹۰۷ در مقابل این اقدامات تجاوزکارانه و جنایت بار بنام احترام به منافع روسها در منطقه تحت نفوذشان، حتی از اعتراضات دیپلماتیک به آنها خودداری می ورزیدند. تنها خرسندیشان از این بود که تهاجمات روسیه محدود به منطقه نفوذ بوده و علی الحساب خطری از شمال منافع آنان را تحدید و تهدید نمی کند!

مفهوم احترام به "استقلال" ایران از نظر این دو کشور نیز در هنگامی روشن می شود که دولت ایران به منظور سرو سامان دادن به وضع مالی، مستشارانی از کشور ثالثی را دعوت به کار می نماید. قوای روس به منظور فشار به دولت ایران برای اخراج مورگان شوستر آمریکائی باز هم دست به تهاجم و تجاوز و اشغال خاک کشور زده و انگلیسی ها نیز که از باز شدن پای آمریکائیان به ایران ناخرسند بودند، به بهانه عدم امنیت، نیروی نظامی خود را در جنوب ایران پیاده می کنند. دولت ایران مستأصل از فشارهای دو طرف و بویژه عدم توانائی در متوقف ساختن جنایات روسیه در شهرهای شمالی کشور ناگزیر و در نهایت تن به خواست روسها داده و مستشار مالی آمریکائی را اخراج می نماید و بدین ترتیب رضایت خاطر انگلیسی ها نیز فراهم می گردد.

قرارداد ۱۹۱۵ و دادوستد مناطق نفوذی

قرارداد ۱۹۱۵ که در میانه جنگ اول جهانی و به منظور تعیین تکلیف غنائم حاصله از پیروزی احتمالی متفقین و تقسیم سرزمینهای امپراتوری رو به اضمحلال عثمانی بسته شده بود، در ظاهر به ایران ارتباطی نمی یافت. اما این قرارداد در اصل دارای ضمانتی مبنی بر توافقنامه هائی میان انگلیس و دیگر شرکت کنندگان در صف متفقین بطور جداگانه بود. یکی از این معاهدات جانبی میان روس و انگلیس منعقد شده بود که بر اساس آن دامنه نفوذ انگلیس در ایران گسترش می یافت.

روسها که همچون سایر قدرتهای اروپائی چشم به پروسه اضمحلال امپراتوری عثمانی دوخته بودند، بتدریج توجه خود را معطوف به منطقه پر اهمیت دریای مدیترانه نمودند. هر چند حمله انگلیسی ها به بغازهای بسفر و داردانل و نبرد با عثمانیان در جبهه شرق در هنگام جنگ به درخواست روسها صورت گرفت - که خود در جبهه غرب با نیروهای آلمانی درگیر بودند - اما آنها در عین حال این دلمشغولی را داشتند، در صورت پیروزی انگلیس، این کشور سلطه نظامی خود را بر تنگه ها و راه های آبی ارتباطی با دریای مدیترانه مستقر ساخته و مرکز تجاری پر اهمیت جهانی یعنی قسطنطنیه (استانبول) را زیر فرمان خود گیرد و از این رهگذر چیزی عاید روسها نگردد. به همین دلیل روسها از نگرانی شدید انگلیسی ها در برابر آلمانها بهره جسته و خواهان تضمین فوری سپردن قسطنطنیه و بغازهای بسفر و دردانل، در صورت پیروزی متفقین، به خود شدند و در صورت عدم چنین تضمینی تهدید به بیرون کشیدن نیروهای خود از جبهه های غربی و در مقابل آلمان نمودند. دیپلماتی دولت بریتانیای کبیر که در طول تمام جنگ بر محور راضی نگاه داشتن همه کشورهای و نیروهای متفقین قرار داشت، بلافاصله سایر همپیمانان خود را متقاعد به پذیرش درخواست روسیه نمود. به این ترتیب پیش از آنکه تکلیف قطعی جنگ در جبهه ها روشن شود، طرح تقسیم بخشی از غنائم آن بصورت قرارداد ۱۹۱۵ ثبت گردید. البته این قرارداد هرگز به گونه ای که روسها می خواستند، تحقق نیافت. اما پروسه از هم پاشیدگی امپراتوری عثمانی و تقسیم سرزمینهای آن تسریع گشت.

نقشه جغرافیائی که ما به این صورت امروز مشاهده می کنیم نتیجه این تلاشی و پیروزی متفقین و تصمیم آنان، بویژه فرانسه و انگلیس، در ایجاد کشورهای جدیدالتاسیسی از سرزمینهای تجزیه شده عثمانی و تحت سلطه خود بوده است. کشورهای هائی که حمایت از تشکیل آنها در اصل وعده ای بود که انگلیسی ها به افسران عرب تبار ارتش عثمانی داده و با استفاده از گرایش ناسیونالیستی و دمیدن در آتش آن سعی در جذب آنان به صفوف متفقین داشتند. پیش از این جنگ، کشورهای نظیر سوریه، عراق، عربستان سعودی، اردن، اسرائیل و برخی از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس یا دولتهائی به نام لبنان و

ترکیه در نقشه جغرافیائی و در مناسبات بین‌المللی وجود عینی نداشتند. منطقه شرق (شرق اروپا) تا میانه سرزمینهای عربی (شبه جزیره عربستان) زیر نفوذ و قدرت امپراتوری عثمانی قرار داشت. بر مبنای توافقات و معاهدات حین جنگ، فرانسه سوریه و لبنان را دریافت می‌کرد و سرزمین فلسطین که شامل اسرائیل و اردن و نوار غزه و همچنین عراق میشد، به بریتانیای کبیر می‌رسید. قسطنطنیه و منطقه تنگه‌های بسفرو داردانل هم که به نام روسیه ثبت شده بود. بر پایه یکی از این پیمانهای جانبی، بین روسیه و انگلیس، منطقه "بیطرف" - حوزه اختیار حکومت ایران - نیز به نفع اختیارات و مداخلات انگلیس از میان برداشته شد و سراسر کشور - بجز منطقه نفوذی روسیه - به منطقه زیر پوشش قدرت و اختیارات بریتانیای کبیر بدل گشت. امری که در واقع زمینه‌های تنظیم قرارداد ۱۹۱۹ از سوی این کشور و سعی در تحمیل آن به ایران را فراهم نمود.

قرارداد ۱۹۱۹ و تشدید بحران در ایران

ظاهراً از ویژگیهای تاریخ ایران خالی شدن واژه‌ها از معنا و مفهوم واقعی آنهاست. واژه "بیطرفی" ایران به مناسبت‌های گوناگون در اسناد این مقطع تاریخی به چشم می‌خورد، اما تنها جایی که مصداق نمی‌یابد، آن جاست که ایران، به استناد به اعلام بیطرفی خود، باید از حوادث و طوفانهای سیاسی روزگار برکنار و مصون از هر دخالتی بماند. با وجود این در عمل، چه در تجربه قرارداد ۱۹۰۷ و چه در دوران دو جنگ جهانی، واژه بیطرفی معنایی عکس می‌یابد. در تمام طول جنگ اول هر گوشه ایران مورد اشغال و تاخت و تاز کشورهای درگیر در جنگ، از انگلیس و روس گرفته تا عثمانیان و آلمان، قرار می‌گیرد. اما به استناد همین اعلام "بیطرفی"، پس از خاتمه جنگ، از پذیرش درخواست دولت ایران مبنی بر حضور هیئت نمایندگی‌اش در کنفرانس صلح پاریس (ورسای) جلوگیری می‌شود. و ایران علیرغم تلاشها و تماسهای دیپلماتیک بسیار، تحت سرپرستی وزیر امور خارجه وقت مشاور الممالک (مشاور)، امکان بر شمردن خسارات و صدمات مالی و جانی را که در طول جنگ متحمل شده بود، و همچنین طرح مطالبات خود را در این مرجع بین‌المللی نمی‌یابد. عامل اصلی این مخالفت در اصل دولت بریتانیا بود که متأسفانه در پشت صحنه از همکاری برخی از سیاستمداران داخلی از جمله رئیس دولت وقت یعنی وثوق‌الدوله نیز برخوردار بود (برکناری مشاور از مقام وزارت امور خارجه - در حالیکه وی در پاریس بسر می‌برد - و گماردن نصرت‌الدوله فیروز میرزا - از همراهان و هم‌نظران وثوق‌الدوله - در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، از جمله نشانه‌های این همکاری بود). در طول کنفرانس سه بار درخواست ایران مطرح شد، از جمله توسط آمریکا و ایتالیا، اما هر سه بار با استناد به "بیطرفی" ایران در طول جنگ با مخالفت شدید انگلیس مواجه و بی‌نتیجه ماند! مخالفت انگلیس در اصل ریشه در دو مسئله اساسی داشت؛ نخست مطالبات ایران که در صورت طرح ممکن بود مورد حمایت قرار گرفته و ابعاد غیرقابل کنترل آن احتمالاً به لغو بسیاری از امتیازات و اختیارات انگلیس منجر گردد. و دوم احتمال به خطر افتادن یا تعطیل کامل برنامه گسترده آنها برای تحت‌الحمایه یا به عبارت دقیق‌تر تحت‌قیمومت قرار دادن ایران که طرح آن بصورت قرارداد معروف ۱۹۱۹ بطور پنهانی میان وزیر مختار انگلیس و رئیس کابینه ایران در دست تهیه و امضا بود. از علل مهم اختلاف نیز غیر مجاز بودن مذاکرات و توافقات میان کشورها، بیرون از کنفرانس صلح پاریس و همچنین خطر عکس‌العمل شدید رقبائی نظیر روسیه و فرانسه بود و آمریکا که در آن هنگام سعی در همدلی با خواستهای ایران می‌نمود.

اساس طرح انگلیس بر این پایه گذاشته شده بود که ایران بدلیل شکست در تلاشهای خود برای شرکت در کنفرانس و عدم موفقیت در متحقق ساختن مطالبات خود و با توجه به شرایط بحرانی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رو به تشدید، قادر به اداره خود نبوده و لاجرم نیازمند کمکهای خارجی است. بر همین مبنا در متن قرارداد پیش‌بینی شده بود که تعیین کلیه مستشارانی که ایران برای هر یک از امور و ادارات خود به آنها نیاز مند باشد، با توافق میان دولتین ایران و انگلیس صورت خواهد گرفت. همچنین کمیسیونی از نیروهای متخصص ایرانی و انگلیسی گزینش فرماندهان و صاحب‌منصبان نیروی متحدالشکل حافظ امنیت در داخل و سرحدات ایران را بر عهده خواهد داشت. منظور از این نیرو در اصل ارتش یکپارچه‌ای بود که می‌بایست از ادغام کلیه نیروهای مسلح مانند نیروی قزاق، ژاندارمری، پلیس جنوب و همینطور نیروهای مسلح منطقه‌ای عشایر و خوانین، آن هم به فرماندهی افسران انگلیسی و مستشاران مورد نظر آنها، بوجود می‌آمد. در ازای چنین اختیارات گسترده‌ای در عرصه سیاسی و نظامی، انگلستان کلیه هزینه‌های این اقدامات را به صورت پرداخت وامی "متناسب" به دولت ایران تقبل نموده که باز پرداخت این وام نیز از مجرای عایدات گمرکات و سایر منابع درآمد کشور در نظر گرفته شده بود. تأمین منابع مالی طرحهای اصلاحی از طریق پرداخت این وام در اصل حلقه وابستگی سیاسی-نظامی و اقتصادی کشور به انگلستان را کامل می‌ساخت. علاوه بر اینها در این قرارداد به یکی دیگر از دلمشغولی‌های گران ایرانیان نیز پرداخته شده بود؛ یعنی موضوع حمل‌ونقل و تأسیس خطوط آهن در کشور به منظور تأمین توسعه تجارت و تسهیل در نقل و انتقال مایحتاج مناطق مختلف، که البته مراجعه به متخصصین و تعیین چگونگی طرح و مسیر آن می‌بایست مورد توافق دو کشور یعنی ایران انگلستان قرار می‌گرفت.

این کشور هر چند اساس طرح خود و تنظیم قرارداد ۱۹۱۹ را تا زمان انتشار آن در ایران از نظر همگان پنهان داشت، اما در عین حال سعی بسیار نمود ضرورت قیمومت ایران را که همسو و منطبق با مقاصدش از قرارداد فوق بود، به کنفرانس صلح بقبولاند تا در صورت تأیید نیاز ایران به این تحت‌الحمایگی، مانعی بر سر راه اجرای عملی مضمون

قرارداد ایجاد نگردد. اما طرح قیمومت از سوی کنفرانس پذیرفته نشد و تأمین مشروعیت و اعتبار قانونی قرارداد امضا شده توسط رئیس دولت ایران و وزیر مختار بریتانیا موقوف به تأیید و تصویب مجلس شورای ملی گردید که در آن مقطع هنوز در فترت بسر می‌برد. و این از نظر مخالفین قرارداد فرصتی مغتنم بشمار می‌آمد. وثوق به گناه امضای قرارداد و تحت فشار افکار عمومی از کار برکنار شد. سایر افرادی که پس از وی مأمور تشکیل کابینه‌های جدید شدند - تا وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ - یا بدلیل مخالف بودن با اصل قرارداد و یا از بیم مخالفت‌های مردم و بخش وسیعی از طبقه‌سیاسی از فراخواندن مجلس شورای ملی سرباز می‌زدند تا مبادا راه تصویب قرارداد هموار شود. از آن پس کلیه حوادث کشور تحت تأثیر جدال و مخالفت با انگلیسی‌ها و قرارداد ۱۹۱۹ قرار گرفت، مبارزه و مخالفتی صرفاً سلبی و بدون هرگونه سیاست جایگزین. در حقیقت آنچه سیاست روز دولتمردان آن روزهای تاریک و سخت را رقم می‌زد مخالفت و احساس نفرت مردم نسبت به انگلیس و قرارداد ۱۹۱۹ بود. از سوی دیگر کابینه‌های ناپایدار، عدم تشکیل مجلس، نبود اراده تصمیم و عمل در میان طبقه سیاسی و رهبران کشور، زبونی، ناتوانی احمدشاه و اساساً عدم دلبستگی به ایران و گریز وی از مسائل پرمسئولیت آن مقطع و علاوه بر همه اینها وجود شورشها، آشوبها، جدائی‌طلبی‌ها، قتل و غارت و ناامنی در گوشه و کنار، کشور را در یک بن‌بست همه‌جانبه گرفتار ساخته و امکان هرگونه چاره‌اندیشی و حرکتی که در جهت خروج از این بن‌بست باشد را غیر قابل تصور و دور از دسترس می‌نمود.

قرارداد ۱۹۲۱ و چهاره‌آرایی دیپلماسی جمهوری سوسیالیستی شوروی

دولت نوپای جمهوری سوسیالیستی شوروی در همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اکتبر بر سر عهدنامه ترک مخاصمه با آلمان و ترکیه به توافق رسید. در متن نهائی این عهدنامه که در ماه مارس ۱۹۱۸ به امضا رسید، شوروی و ترکیه متعهد شدند، نیروهای خود را از ایران بیرون ببرند. دولت جمهوری سوسیالیستی شوروی به این تعهد خود گردن نهاد. به صورتی که پس از عقب نشینی از ایران تنها تعدادی از افسران سابق نیروی نظامی روسیه تزاری در ایران باقی مانده و به ضد انقلابیون پیوسته بودند. علاوه بر این دولت شوروی قرارداد ۱۹۰۷ را بطور یکجانبه و بدون هرگونه توافقی با انگلیسی‌ها لغو نمود و در مخالفت و طرد سیاست خارجی منفی روسیه تزاری، همه امتیازات و انحصارات دوران قبل از انقلاب را داوطلبانه و یکطرفه لغو کرده و کلیه اموال و دارائیهای خود در خاک ایران را به دولت ایران واگذار نمود و از آن پس سعی در نزدیکی هرچه بیشتر با دولت ایران و ایجاد روابط دیپلماتیک دوستانه با آن نمود. فرستاده سیاسی این کشور که پیام آور دوستی و مسالمت سوسیالیستی برای دولت ایران بود با زبانی بسیار احترام‌آمیز به دولت برخورد می‌نمود، اما در مقابله با زیاده‌خواهی‌های "امپریالیستی" دولت بریتانیا در ایران دست به افشاگریها و تبلیغات دائمی می‌زد. البته دولت وثوق‌الدوله بدون توجه به چنین فرصت مغتنمی و بدون کوچکترین تلاش برای بهرگیری از آن عملاً نسبت به این همه "حسن‌نیت" بی‌تفاوت ماند و در جهت اقداماتی برای محکم کردن موقعیت جدید به نفع کشور گامی بر نداشت. حتی تلاشهای نوع جدید این کشور در جهت انتشار افکار مارکسیستی و به عبارت دقیقتر فراهم ساختن تدریجی زمینه صدور انقلاب بلشویکی به ایران و برقراری روابط رفیقانه با محافل روشنفکری و سیاسی در پایتخت کشور و همچنین با کانونهای آشوب در شمال و شمال غربی ایران چندان توجه دولت وقت را به خود جلب ننمود.

اما انتشار بیرونی قرار داد ۱۹۱۹ و آشکار شدن مقاصد انگلیس در مورد گسترش دامنه نفوذ خود به سراسر ایران از جمله به پشت مرزهای ایالت‌های تازه سوسیالیست شده شوروی و حادثه از آن همراهی دولت ایران با این قرار داد، موجب خشم دولت جمهوری سوسیالیستی شوروی شده و با چرخشی دوباره سیاست آن به شیوه تهاجم و اشغال شهرهای شمالی ایران و اعمال فشارهای دیپلماتیک و تلاش برای اخذ امتیازهای سیاسی و اقتصادی از راه قهر و خشونت بازگشت و البته این بار در پوشش ایدئولوژی طرفداری از "حلقهای تحت ستم" امپریالیسم و به پاری نیروهای شورشی در سراسر شمال کشور.

در اوائل سال ۱۲۹۸ (ماه مه ۱۹۲۰) ۱۳ ناو جنگی شوروی به سمت ایران سرازیر شده و به زودی "۲۰۰۰ سرباز شوروی در بندر انزلی پا به خشکی گذاشتند". نیروی نظامی شوروی در مدت چند هفته موفق به پیشروی شده و رشت را نیز اشغال می‌نماید. میرزا کوچک‌خان رهبر شورشیان جنگل به پشتیبانی بلشویک‌های سپاه شوروی، جمهوری سوسیالیستی گیلان را فرامی‌خواند. دولت ایران که زمانهای مناسب برای پیشگیری از چنین پیشامدی را با غفلت کامل از دست داده و نه تنها نتوانسته یا نخواست به با جلب حمایت دولت جدید شوروی که پیش از این در پذیرش و احترام به اعمال اراده و حاکمیت دولت مرکزی ایران در خاک خود حسن نیتی نشان می‌داد، به آرام ساختن خطوط شمالی کشور بپردازد، بلکه برعکس و احتمالاً به ملاحظه همکاری انگلیسیها با ضدانقلابیون روسی، در مقابل تحریکات آنان سکوت و بی‌عملی پیشه نموده بود، عملاً ناتوانی خود را در اجرای یک سیاست قوی و یک دیپلماسی حساب شده در لحظه مناسب و در جهت اعمال سلطه خود در این منطقه، نشان داد و به این ترتیب زمینه بهانه‌جویی‌های بعدی روسها را فراهم نمود، بدون آنکه امکانات دفاعی را فراهم آورده باشد.

دولت ایران در اعتراض به تجاوزات دولت شوروی شکایت خود را به سازمان نوپای ملل متحد برد. اما تنها تأثیر آن احتیاط بیشتر حکومت بلشویکی در پندهان داشتن نیت واقعی و توجیه بازگشت به روشهای سابق در مناسبات خود با ایران شد. دولت سوسیالیستی شوروی که به هیچ عنوان نمی‌خواست در چشم ملل جهان بویژه ملت‌های شرق که از

تجاوزات و امیال استعمارگرانه کشورهاي صاحب قدرت اروپائي از جمله روسيه تزاري تجربه‌هاي تلخي داشتند، دولتي متجاوز با نيات "امپرياليستي" جلوه کند، در پاسخ به اعتراضات ايران به سازمان ملل اعلام داشت که اقدامات نظامي انجام شده به نام و در جهت حفظ امنيت جمهوري سوسياليستي تازه تاسيس آذربايجان و باکو و به منظور باز پس گرفتن کشتيهاي جنگي روسي، که حالا اموال شوروي به حساب مي‌آيند، و همچنين سرکوب تحريکات ضدانقلابيون و حاميان انگليسي آنها صورت گرفته و هيچگونه سر مخاصمت با دولت ايران يا قصد اشغال و پيشروي درخاک ايران را ندارد. اما مقاصد واقعي و شيوه‌هاي جديد اين حکومت نو و ناشناخته براي ايران و جهان در نامه تروتسکي - وزير امور خارجه وقت و از رهبران مقام اول انقلاب اکتبر - به فرماندهي ناوگانهاي جنگي اين کشور در سواحل دريائي خزر در ايران، کاملاً روشن است. وي در اين مکاتبه در درجه نخست امر مي‌کند؛ هيچ يک از اين اقدامات و يا مداخلات در امور ايران نبايد به نام جمهوري شورائي روسيه صورت گيرد. در حالیکه از سوي مقامات رسمي اين کشور دائم به دولت ايران اطمینان خاطر داده ميشد که اين اقدامات نه در دشمني با دولت ايران بلکه در جدال و جلوگيري از تحريکات انگليس امپرياليستي است، اما تروتسکي در همين نامه به نيروهاي نظامي مستقر در ايران تاکيد مي‌کند که با اقدامات خود بايد به انگليسي‌ها بفهمانيد که ما ميل نداريم درکشورهاي شرقي عليه آنها اقدام نمايم! علاوه بر اين از متن اين نامه مي‌توان به وضوح دريافت که مقاصد قديمي روسيه تزاري مبني بر اشغال اراضي ايران و انضمام آنها به خود، با وقفة کوتاهي پس از انقلاب، توسط حکومت جديد شوروي نيز دنبال مي‌شود، اين بار اما تحت پوشش دفاع از "حق تعيين سرنوشت ملت‌ها" و پيوستن "داوطلبانه" آنها به فدراسيون جديدالتاسيس جمهوريهاي شوروي! وجود ناآرامي‌ها در شمال کشور و استقبال و همکاري نيروهاي شورشي داخلي نيز زمينه مساعدتي براي ادامه اين سياست بود.

تروتسکي در اين نامه طرق پشتيباني از ميرزا کوچک‌خان را چنين تعيين مي‌کند؛ کمک به ميرزا کوچک‌خان از طريق دادن پول و کارشناس، تحويل اراضي اشغالي به واحدهاي سرخ وي، تحت اختيار وي فرار دادن کشتيهاي جنگي در صورت لزوم، اما نه تحت پرچم روسيه بلکه زير پرچم آذربايجان شوروي". وي در اين نامه مي‌نويسد که به ميرزا کوچک‌خان بايد به نام آذربايجان شوروي ياري رساند و نبايد از دادن تشکيلات شورائي که آرزوي وي است ممانعت نمود!

شکايت دولت ايران به سازمان ملل به جائي نرسيد. تنها از سوي اين نهاد توصيه به ترک مخاصمه از راه مذاکره گرديد! دولت ايران در چنين وضعيتي و در ناتواني کامل در سرکوب آشوب‌ها و جلوگيري از تجاوزات شورويها قرار داشت که از سوي انگليسي‌ها با تهديدهاي مواجه مي‌شود؛ مبني بر قطع کمکهاي مالي که بودجه فوج قزاق نيز بخشي از آن را تشکيل ميداد و همچنين عقب‌کشيدن نيروهاي نظامي خود از برابر هجوم نيروهاي نظامي حکومت بلشويکي شوروي که در حال پيشروي در مناطق شمالي ايران بوده و گفته ميشد قصد فتح قزوین و سپس عزيمت به پایتخت را دارند. اين تهديدها مؤثر واقع شده و فرماندهان روسي فوج قزاق استاروسلسکي تحت فشار انگليسي‌ها اخراج ميگردد. با اين همه انگليسي‌ها عليرغم فشارهاي بسيار براي اجراي مفاد قرارداد ۱۹۱۹ از جمله گماشتن فرماندهان خود در رهبري نيروي قزاق - که از مفاد اصلي قرارداد بود - موفق نشده و به ناچار و در برابر وضعيت جديدي که براي آنها پس از جنگ در منطقه پيش آمده و الزام به پاسخگويي به مسائل والويتهاي ديگري، تن به تقليل خواسته‌هاي خود داده و فرماندهي قزاق‌ها را بدست افسران ايراني و در رأس آنان رضاخان مير پنج مي‌سپارند.

هرچند جنگ جهاني اول موجب شد انگليس به اوج قدرت کلياليستي خود دست يابد، اما در عين حال، در پس اين نقطه اوج آغاز سقوط نيز قرار داشت. قرارداد صلح و رساي و سربر آوردن ناسيوناليسم در کشورهاي جديد، ظاهراً اين نقطه آغاز محسوب ميشود، اما جنبش استقلال‌طلبي از همان ميانه جنگ در کشورهاي تحت استعمار آغاز شده بود و بعضاً انگليسي‌ها خود در دامن زدن به روحية ناسيونالستي به ويژه در ميان قبائل و شيخ‌نشينان عرب، به منظور بسج آنان بر عليه دولت عثماني، نقشي قابل توجه ايفا نموده بودند. ملي‌گرائي و ضديت با انگليس به محور مبارزات مردم منطقه بويژه هندوستان، ترکيه و ايران بدل گشت. تمام منطقه در خاتمه جنگ زير آشوب‌ها و مبارزه عليه قرارداد صلح پاریس برانگيخته شده بود. دولت انگليس با وضعيت جديدي در درون کشور خود نيز مواجه شده بود، که تحت فشار آن ديگر قادر نبود در بيروت، از موضع قدرت، اراده و سلطه خود را اعمال کند. بحران شديد اقتصادي پس از جنگ و سنگيني پاسخگويي به نيازهاي ميليونها نيروي نظامي و مسلحي که از درون و بيرون در جنگ شرکت کرده بودند، واز آن مهمتر افزايش تعداد رأي‌دهندگان از ۷ ميليون به ۲۱ ميليون و پا به ميدان گذاشتن طبقه جديدي از رأي دهندگان يعني زنان و کارگران که برايشان قابل فهم نبود که چرا درآمد اندک دولت از منافع امپرياليستي بايد در خارج از مرزهاي کشور هزينه شود. اينها همه موجب تغيير و تعديل اولويت‌ها و در نتيجه تجديد نظر در بعضي سياستهاي خارجي اين دولت گرديد.

تحت فشارهاي مالي و پارلماني بر کابينه انگليس، دولت اين کشور تصميم به خروج نيروهاي خود از برخي از نقاط جهان از جمله مناطق شمالي ايران گرفت. ژنرال ايرون سايد نيز در حقيقت با اين مأموريت به ايران اعزام شده بود که نيروهاي نظامي انگليس را به سلامت از اين منطقه بيرون برد. با توجه به اين که شکست سياست دولت انگليس در تحميل قرارداد ۱۹۱۹ کاملاً آشکار شده و با توجه به وضعيت جديد يعني جدي شدن خطر از دست دادن کلني‌ها براي اين کشور، انضمام و ذکه داشتن ايران به عنوان يک کشور استعماري اگر چه ناممکن نبود ولی بسيار سخت می‌نمود. اما با وجود اين براي اين کشور

هنوز ایجاد سد در مقابل گسترش شوروی و جلوگیری از اقتادن ایران به دامان کمونیسم غیر قابل چشم‌پوشی به نظر می‌آمد. ساختن چنین سدی از ایران چه در مقابل روسیه تزاری دیروز و چه شوروی سوسیالیستی امروز - با توجه به برآیند دیدگاه‌های سیاستمداران این کشور در قبال ایران - در مطلوب‌ترین صورت آن با حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور، حفظ امنیت و آرامش بویژه در مناطق نفت‌خیز جنوب قابل تحقق بود، البته با ترغیب، ترجیح و بعضاً پافشاری بر وجود رهبری و سلطه کارگزاران انگلیسی به منظور تأمین و حفظ منافع اقتصادی و سیاسی خود. تمایلات و خواسته‌هایی که در استانه اجبار به بیرون کشیدن نیروهای خود از ایران، تقلیل یافته و ناگزیر به پذیرش و تن دادن به ضرورت سپردن امر ایران یعنی استقرار یکپارچگی از دست‌رفته، برقراری استقلال خدشه‌دار شده و کسب دوباره غرور پایمال شده بدست نیروهای داخلی این کشور، رسیده بود.

وضعیت جدید

این لحظه تاریخی بود که میبایست از سوی ایرانیان و رهبران سیاسی کشور به درستی فهمیده میشد. لحظه اتصال، ارتباط و انطباق حلقه‌وار حوادث و فراهم آمدن يك وضعیت تاریخی که مهمترین مشخصه آن حضور نیروی جدیدی در صحنه سیاست ایران بود که داوطلب شده بود توان و اراده خود را در برون‌برد کشور از این بن‌بستی که در آن گرفتار آمده بود، به نمایش‌گذار. نیرویی که قادر بود از لحظه مناسب تاریخی به نفع حفظ کشور و آغازی نو بهره گیرد؛ لحظه آمادگی انگلیسی‌ها برای عقب‌نشینی از برنامه بلندپروازانه حفظ ایران به عنوان يك کلنی و تن دادن ناگزیر به این واقعیت که حفظ تمامیت و استقلال ایران در صورت حضور يك دولت و حکومت مقتدر - که با آمدن رضاخان سردار سپه نمودارده و قدرتمندی خود را یافته بود - کارسازترین سد در برابر توسعه‌طلبی‌های حکومت بلشویکی در ایران است. امضای قطعی قرارداد ۱۹۲۱ توسط دولت شوروی و ملزم شدن آنان به ترك خاک ایران را بر بستر چنین شرایطی باید دید.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و پیدایش وضعیت جدید در ایران و از جمله اعلام بی‌اعتباری قرارداد ۱۹۱۹ نخستین اثر خود را در استقلال عمل دولت جدید ایران در مذاکرات با روسها گذاشت. مشاور الممالک فرستاده ویژه ایران به روسیه به منظور حل بحران، درخواست آنها مبنی بر خروج نیروهای انگلیسی از ایران به عنوان شرط عقب‌نشینی نیروهای روسی را پذیرفته و عهدنامه ۱۹۲۱ را در ۲۶ فوریه همان سال به امضا می‌رساند. روسها هرچند در این قرارداد "حق" لشکرکشی به ایران را در صورت تهدید امنیت خود توسط کشور ثالثی از داخل خاک ایران حفظ کرده و بارها نیز مفاد این قرارداد را به بهانه‌های مختلف مورد بهره‌برداری قرار دادند، اما بهر صورت امضا قرارداد ۱۹۲۱ در آن تنگنا، فضائی برای تنفس دولت ایران فراهم نموده و نخستین پیامد آن خودداری موقت روسها از حمایت از آشوب‌های شمال ایران و در هم شکسته شدن شورش جنگل بدست نیروهای دولتی و سرآغاز سرکوب شورشها و تجزیه‌طلبی‌ها قتل و غارت‌های دیگر و استقرار آرامش و امنیت به عنوان پیش‌شرط آغازی دوباره و حیاتی نو در کشور گردید.

گفته میشود بزرگی تاریخی - سیاسی بسته به وظایفی است که زمانه بر گرده سیاستمداران و دولتمداران نهاده و آنان را با میزان از عهده برآمدن این وظایف می‌سنجد. بر عهده گرفتن وظایف تاریخی امری داوطلبانه است. زمانه برآمدن رضاشاه و اراده خاتمه دادن به تاخت و تاز بی‌مهاری و محابای "فرنگیها" در کشور، دوران دیگری بود که بنا بر ماهیت خود مردان بزرگی چون او می‌طلبید. او وظایف سنگین زمانه و این لحظه تاریخ را دریافته و خود را داوطلبانه موظف ساخته بود؛ سرزمینی را دوباره در تمامیت و یکپارچگی هستی آن بیافریند که تنها يك احساس همبستگی ملی اجزاء آن را هنوز به هم متصل نگاه داشته بود. بزرگی تاریخی او امروز با اهمیت وظیفه‌سنگینی که از عهده آن برآمد، ارزش‌گذاری میشود.

تاریخ قراردادهای بی‌تردید حدیث لحظه‌های تاریک و بادآور بن‌بست‌های استیصال، زبونی، ذلت و اضمحلال تدریجی کشور است که دست بیگانگان توانمند در ایجاد آن انکارناپذیر است. از این حدیث می‌توان "مرثیه‌های" فراوانی سرانید و در آهنگ خواب‌آور آن غنود و خود را "قربانی" همیشه طلبکار قدرتمندان جهان پیشرفته دانست. اما از برجستگی‌های فراوان "دوران رضاشاهی" یکی نیز این آموزه است که در سیاست هیچ بن‌بستی - هر قدر هم عبور ناپذیر بنماید - ناشکستی نیست! مشروط بر آن که کفایت و کاردانی، اراده تصمیم و عمل موجود باشد. این طنین بلند ناقوس هشیاری زمانه اوست که باید این خواب‌چندین دهه روشنفکران جهان سومی ایران را آشفته سازد.